

آمریکا و دگرگونی در استراتژی کلان

دکتر حسین دهشیار Daheshiar@atu.ac.ir
استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

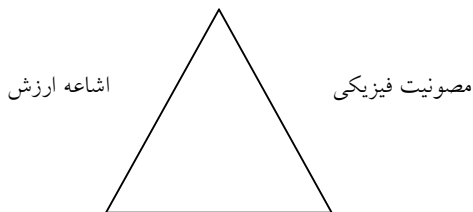
ایالات متحده آمریکا در طول تاریخ خود استراتژی‌های متفاوت را با توجه به جایگاه جهانی خود اختیار کرده است. این تغییر استراتژی کاملاً طبیعی بوده است. از انزوگرایی تا بین‌الملل‌گرایی؛ اما آنچه همیشه ثابت بوده، ماهیت استراتژی‌ها که جملگی هدفشان در راستای ایجاد توانمندی اقتصادی، امنیت فیزیکی و اشاعه ارزشی بوده است. آمریکا امروزه استراتژی مبارزه با تروریسم را دنبال می‌کند که با توجه به شرایط جهانی و دگرگونی در ارزیابی منافع ملی جایگزین استراتژی سد نفوذ شده است.

واژگان کلیدی: استراتژی، سیاست خارجی، مبارزه با تروریسم، خطر منافع ملی

عملکرد ایالات متحده آمریکا در طول تاریخ این کشور بیانگر این نکته بوده است که استراتژی کلان مطرح شده به وسیله رهبران، فراتر از دغدغه در خصوص «امنیت فیزیکی»^۱ می‌باشد. "اگر هدف سیاست خارجی آمریکا تنها امنیت این کشور می‌بود، یک زرادخانه محدود بازدارنده، یک نیروی دریایی کوچک و گارد مرزی تمام نیاز را تشکیل می‌داد و اصولاً نیازی به سیاست خارجی نبود. (Krauthammer, 1998, P.16)" از همان آغاز چه «منطق ژئوپولیتیک» را مبنای حیات بخش استراتژی در نظر بگیریم و چه «منطق هسته‌ای» و یا «منطق تفوق» را تاثیرگذار بباییم، هدف بلند مدت و غایی متبلور ساختن یک «نظام جهانی مطلوب» (Nvechterlein: Donald E. 1980s., 1085/P.5.) بوده است. در کنار حفظ استقلال (Jervis, 1997.P.131) که تمامی بازیگران آن را حیاتی می‌یابند و جلوگیری از شکل‌گیری یک قدرت هژمون (Sheehan, 1006) که به ضرورت تهدیدکننده استقلال محسوب می‌گردد، آمریکا در چهارچوب مفهومی وسیع‌تر از منافع ملی به شکل دادن استراتژی از همان آغاز اقدام کرد. بینش کاندولیزا رایس در طی مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰ در خصوص اینکه "ما [آمریکا] می‌بایستی براساس ستونهای استوار منافع ملی و به دور از منافع واهی جامعه بین‌المللی گام برداریم. (Ludlow, 2001, Pl.167)" را بسیاری بازتاب طبیعی چنین برداشتی از منافع می‌دانند. در بیش از دو دهه گذشته آمریکا در صدر تحقق «مثلث امنیت»، متشکل از «مصوب فیزیکی»، «اشاعه ارزش» و «سعادت اقتصادی» بوده است (نمودار شماره ۱). البته باید به این نکته توجه شود که در هر دوره تاریخی اولویت با یکی از اجزای سه‌گانه مثلث بوده است. اولویت با در نظر گرفتن «چینه بندی قدرت» در سطح جهانی، جایگاه بین‌المللی آمریکا، شرایط و ماهیت حیات داخلی و چشم‌اندازهای ارزشی تصمیم‌گیرندگان معین گشته است. در این چهارچوب است که به ضرورت تحول استراتژیک ضروری می‌شود و تفکرات متفاوت استراتژیک شکل می‌گیرند. در یک تحلیل کلی، باید این وقوف وجود داشته باشد که آمریکا عصرهای مختلف را تجربه کرده است که این به لحاظ تغییر در جایگاه بین‌المللی از یک سو و تغییر در کیفیت منابع انسانی، مادی، ارزشی و مدیریتی بوده است. این به معنای تکیه آمریکا بر

استراتژی‌های متفاوت در طول تاریخ این کشور است. استراتژی آمریکا در هزاره سوم بدین لحاظ به شدت متفاوت با استراتژی این کشور در قرن نوزدهم و قرن بیستم باید منظور شود. قرن نوزدهم که مبتنی بر حاکمیت نگاه «ژئوپولیتیک» بود، استراتژی خاص خود را طلب کرد. قرن بیستم که تجلی گر عصر «ایدئولوژیک» بود، به ضرورت استراتژی متفاوت از قرن قبل از خود را تجربه کرد. آمریکا امروزه عصر «تفوق» را در برابر دارد و به همین روی استراتژی متناسب با آن را طراحی کرده است. قدرت آمریکا که بازتاب کارکرد " «وزن» (میزان حضور در تصمیم گیری‌ها)، «حوزه» (ارزشهایی که تاثیر گرفته‌اند) و «قلمرو» (افرادی که گرایش یافته‌اند) (Lasswell, Harold and Abraham Kaplan, 1950, p.77) این کشور است، در طول بیش از دو سده‌ای که این کشور حیات یافته، مداوما در حال دگرگونی بوده است. در عین حال موقعیت جهانی این کشور که بازتاب " توزیع بالفعل دارایی نظامی [تاکید فزونتر بر درک واقع‌گرایانه از سیاست] در بین قدرتهای بزرگ در سیستم (Mearsheimer, J. 2001, P.403) " باید در نظر گرفته شود، به ضرورت ماهیتی متحول را به نمایش گذاشته است. با در نظر گرفتن این واقعیت است که می‌بایستی از دگرگونی در استراتژی کلان آمریکا صحبت کرد.

نمودار شماره ۱



سلامت اقتصادی

مکاتب فکری و استراتژی کلان

از همان آغازین سالهای تشکیل ایالات متحده آمریکا در خصوص ماهیت استراتژی این کشور دو اردوگاه فکری کلان در صحنه حضور داشتند. در هر دوره تاریخی یکی از

این دو تفکر، چشم‌اندازهای حاکم بر سیاست خارجی را براساس محوریت خود شکل داده‌اند. هر دو قالب فکری خواهان متمایز نمودن آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ به مانند کشورهای برتر اروپایی بودند. آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ از نظر آنان هم تضمینی بر امنیت همه جانبه کشور و هم اینکه ایجادگر نفوذ بود. "تنها یک قدرت بزرگ از امکان مقاومت در برابر یک قدرت بزرگ برخوردار است. تنها یک قدرت بزرگ قادر به شکست دادن یک قدرت بزرگ است." (Lippmann, 1943, P.100) همسویی در هدف، وجه مشترک هر دو قالب تحلیلی بود و تمایز در چگونگی تحقق تبدیل آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ بود. این «گسل استراتژیک» در بین تصمیم‌گیرندگان یک واقعیت تاریخی غیرقابل انکار در صحنه سیاست خارجی کشور است. توافق بر این نکته وجود دارد که برای ایجاد استراتژی می‌بایستی امکاناتی که در اختیار است معین گردند، چهارچوب کلی و جامع منافع مشخص شوند، خطراتی که این منافع را تهدید می‌کنند، برجستگی یابند و چگونگی مرتبط ساختن منطقی اهداف و منابع به تفکر گرفته شوند. مطلوب‌ترین استراتژی برای دست‌یابی به امنیت نظامی، امنیت اقتصادی و امنیت سیاسی چه است؟ «انزوا» و «مداخله» (Tucker, 1985, PP.16-25) به عنوان دو چشم‌انداز رقیب جلوه‌گری کردند. دو گزینه انزواگرایی و بین‌الملل‌گرایی دو سوی «طیف استراتژیک» را به خود اختصاص دادند. انزواگرایان بر این اعتقاد هستند که منافع می‌بایستی تعهدات را تعیین کند. منافع آمریکا حکم می‌کند که توجه را معطوف به داخل کند و بدین روی تعهدات می‌بایستی جهتی داخلی بیابند. از زاویه دید بین‌الملل‌گرایان تعهدات هستند که تعیین‌کننده منافع ملی می‌باشند (Georg, Alexander L. and Richard Smoke, 1974, P.560) منافع آمریکا حکم می‌کند که حضور فعال در صحنه جهانی داشته باشد.

مکتب شکل گرفته براساس ایده آمریکا به عنوان «سرمشق» ترسیم تصویری را حیات داد که «هویت شهری بر روی تپه» را از طریق عقب‌نشینی از صحنه جهانی هدف قرار داد. آمریکا به عنوان " هوادار آزادی....." (Lafeber, Walter., ed 1965. John Quincy, p45) تضمین‌گر نفوذ و تاثیر گذاری در صحنه جهانی قلمداد شد. مکتب سرمشق‌گرایی که بعضی آن را " سلاح ضعفا" (Kagan, 2003, P.3.) تفسیر می‌سازند، منافع و قدرتمندی را در ایجاد جامعه‌ای مرفه و مصلح و پرهیز از نظامی‌گری که پیامد اجتناب‌ناپذیر مداخله در صحنه جهانی است، ترسیم ساختند و بدین روی خود را متمایز از دیگر بازیگران جهانی

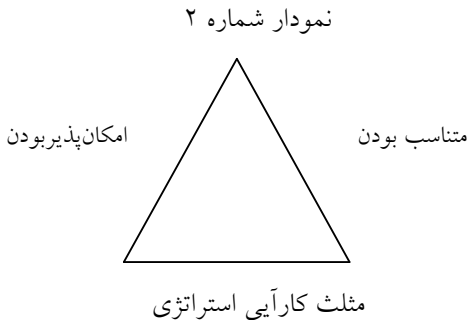
قلمداد کردند. (Nye, 1966) استراتژی انزوگرایی که در قرن نوزدهم هویت بخش رفتار خارجی آمریکا قرار گرفت تجلی بیرونی مکتب فکری سرمشق‌گرایی است.

مکتب فکری متعارض که آمریکا را در قالب «جنگجوی» و مبارز به تصویر می‌کشد و ستون دیگر چرخه تاریخ آمریکا محسوب می‌شود، (Schlesinger, Jr. 1986) خواهان مواجهه آمریکا با جهان فرای قاره است. نه تنها وظیفه «کالونیستی» و «انجیلی» حکم به ضرورت یک سیاست خارجی فعال دارد، بلکه در کنار درک «ماموریتی» از کارکرد جهانی کشور، الزامات سیاست بین‌الملل آن را گریز ناپذیر می‌کند. اینکه " دنیا باید محیطی امن برای دمکراسی باشد "، (Scott James B. ed. 1998, P.287) شعار محوری بین‌الملل‌گرایان باید منظور گردد. برخلاف سرمشق‌گرایان که با تاکید بر «آمریکا به مثابه دژ» در راستای حفظ ارزشهای کشور، به ایدئولوژی به عنوان یک " ظرفیت مستقل برای تاثیرگذاری بر رفتار " (Rosenberg, P.160) توجه را معطوف می‌سازند، بین‌الملل‌گرایان، محوریت را بر مفاهیم مادی قرار می‌دهند، هرچند که هدف نهایی تحقق ارزشها باشد. اینان در چهارچوب توازن قوا، مراکز قدرت و احترام به تعهدات و توافق‌های دو جانبه (Russett, Bruce M. and Elicabeth C. Hanson, 1975, P.8) به قوام دادن به استراتژی کلان آمریکا فکر می‌کنند. در حالیکه انزوگرایان امنیت آمریکا را در «گرویدن» مردم و رهبران دیگر کشورها به سوی آمریکا به لحاظ توفیق در ایجاد جامعه‌ای متوازن می‌یابند، بین‌الملل‌گرایان به عنوان «محقق‌گرا» معتقد به چهارچوبی هستند که موسوم به «استراتژی بهینه» (Tugwell, 1982, P.108) است. این به معنای استفاده توأمان از دو سیاست گرویدن و «اجبار» است. رهبرانی که در چهارچوب استراتژی انزوگرایی و با اعتقاد به مکتب آمریکا به عنوان «فانوس دریایی» درون‌گرایی را خواهان هستند معتقد به برتری اخلاقی آمریکا می‌باشند، در حالیکه بین‌الملل‌گرایان، استراتژی کلان آمریکا را بر این اساس شکل می‌دهند که آمریکا " ...دشمنان همیشگی ندارد و کشورهای دیگر..... براساس رفتارشان قضاوت می‌شوند. " (Kissinger, 1979, P.192) با توجه به دوره‌های تاریخی آمریکا تحقق وجود دو مکتب تئوریک متمایز در خصوص استراتژی کلان مناسب، قابل تشخیص است. در دهه‌هایی محرز بوده که تاکید بر سلامت و ارتقاء داخلی بوده است در حالیکه در دوره‌هایی تاکید بر نمایش قدرت در صحنه جهانی بوده است. انزوگرایان مناسب‌ترین راه تحقق منافع آمریکا را «هویت دمکراتیک» آمریکا یافته‌اند، چراکه تولید مشروعیت می‌کند. " سیاست

صرفا تلاش برای قدرت فیزیکی نیست بلکه در عین حال تلاش برای کسب مشروعیت است." (Nye, 2000, P.158) بین‌الملل‌گرایان که از قرن بیستم بالاخص بعد از پایان جنگ جهانی دوم در جایگاه قدرت در پهنه سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته‌اند، هرچند که اعتبار ارزش‌های دموکراتیک در داخل را در پیشبرد منافع انکار نمی‌کنند اما تاکید را فراوان بر " اعمال قاطعانه قدرت آمریکا " (Khalilzard, 1995, PP.87-107) برای ترویج قرار می‌دهند و آن را حیاتی برای تداوم جایگاه بین‌المللی کشور می‌دانند. " (Krauthammer, 1973, P.5) برحسب تعریف، دولت بیان مفهومی از عدالت است که به ترتیبات داخلی مشروعیت می‌بخشد و نمایش قدرت که تعیین‌کننده توانایی اش در جهت تحقق حداقل کارکردهایش است." (Kissinger, 2001, P.20) از این دیدگان، آنچه در صحنه جهانی امکان پذیر است " بستگی فراوان به منابع دولت، موقعیت دیدگاه جغرافیایی و اراده دارد...." (Kissinger, 1973, P.5) اما آنچه باید به آن توجه شود این واقعیت است که هر دو دیدگاه در قلمرو سیاست خارجی آمریکا نقش حیات‌دهنده به نوع استراتژی داشته‌اند، هرچند که محققا یکی از دو مکتب فکری از اولویت قاطع برخوردار بوده است. انزوآگریان، نمایش قدرت در صحنه بین‌المللی را در صورت تقویت موقعیت داخلی به طور همه جانبه نفی نکرده‌اند به شرطی که فرهنگ سیاسی لیبرال داخلی تضعیف نشوند. نمی‌توان ویژگی‌ها و شرایط حاکم بین‌المللی را نادیده گرفت چرا که " در طول قرون، فشارهای منتج شده از فرای مرزها تاثیر تعیین‌کننده بر ساختار داخلی داشته‌اند." (Hintze, 1975, P.183) بین‌الملل‌گرایان که استراتژی فعال را سرلوحه کار خود قرار می‌دهند، بر این باور هستند که دموکراسی در داخل هنگامی تضمین می‌شود که موقعیت جهانی مطلوب و امنیت وجود داشته باشد چراکه " در شرایط هرج و مرج [که واقعیت حاکم بر جهان است] امنیت بالاترین هدف است." بین‌الملل‌گرایان به مانند انزوآگریان بر این اعتقاد هستند که " موفقیت به مثابه تقویت و تثبیت دولت است " (Wattz, P.126) و این نیز به طور اخص از طریق دنباله روی از سیاست خارجی فعال است و منطق سرمشق‌گرایان را در اینکه اگر آمریکا " به طور آگاهانه و سوسه برای چیرگی را مقاومت کند، برجسته‌ترین پیروزی ایده آل دموکراتیک در طول تاریخ را توفیق حاصل خواهد کرد...." (Healy, 1970, P.217) را غیر دست یافتنی قلمداد می‌کنند.

بنیادهای استراتژی کلان

با در نظر گرفتن اینکه برای تداوم یک استراتژی نیاز به ضرورت وجود سه ویژگی توامان است، باید پذیرفت که شکل دادن به استراتژی یک جریان کاملاً سیاسی است. این به معنای حضور همزمان مردم و رهبران در قالب دادن به آن است. کارایی استراتژی براساس سه شرط است. استراتژی باید «متناسب» باشد؛ توجه به اهداف مورد نظر همچنان قابلیت را به نمایش بگذارد. استراتژی می‌بایستی «امکان پذیر» باشد؛ با در نظر گرفتن منابع و خطرات در برابر طراحی گردد. استراتژی می‌بایستی «اعمال پذیر» باشد. رهبران و مردم از اراده لازم برای تحقق آن برخوردار باشند. این سه شرط موسوم به مثلث «کارایی استراتژی» است. (نمودار شماره ۲)

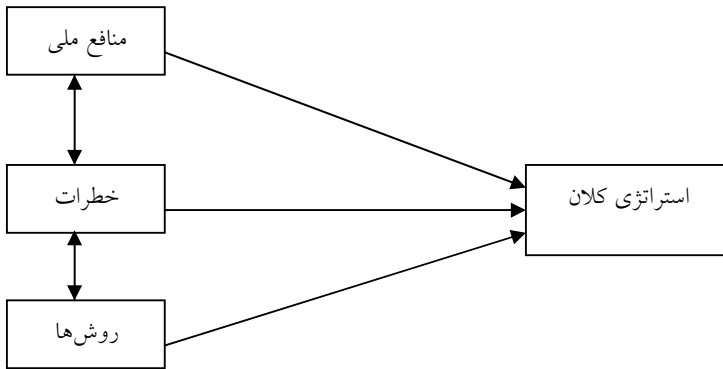


به ضرورت نیاز به کارایی است که تحول در استراتژی‌های آمریکا گریزناپذیر جلوه می‌کند. استراتژی انزوگرایی که با توجه به نگاه حاکم، منابع در اختیار و شرایط بین‌المللی در قرن نوزدهم مطلوب جلوه می‌کرد در قرن بیستم؛ استراتژی سد نفوذ جایگزین شد و در قرن بیست و یکم در راستای تداوم کارایی شاهد استراتژی مبارزه با تروریسم هستیم. استراتژی سد نفوذ و مبارزه با تروریسم دو جلوه استراتژی بین‌الملل‌گرایی هستند. استراتژی‌های انزوگرایی و بین‌الملل‌گرایی که دو انتهای طیف استراتژیک برای آمریکا بوده‌اند به جهت اینکه با در نظر گرفتن منابع، نظر و اجماع نخبه گان شکل گرفتند از این ویژگی برخوردار هستند که «منفعت شالوده» محسوب شوند در حالیکه در بسیاری دیگر از

کشورها به جهت فقدان اجماع نخبه گان و بدون توجه به حجم منابع و نظرات مردم، استراتژی از کیفیت «خطر شالوده» برخوردار است.

" استراتژی یک زنجیره هدف- وسیله نظامی سیاسی و تئوری دولت است درخصوص اینکه چگونه می توان به بهترین نحوی ایجادگر امنیت برای خودش شود." (Posen, P.13) با توجه به میزان امنیتی که فراهم می کنند، هزینه هایی که طلب می کنند، ریسکی که همراه می آورند و تاثیرات ملموس و غیرملموس که در داخل جامعه دارند، استراتژی حیات می یابد. استراتژی کلان براساس یک فرآیند شکل می گیرد و به همین لحاظ سیال و تغییرپذیر است. این فرآیند از سه بخش تشکیل شده است. در ابتدا باید منافع ملی تعریف شوند. به دنبال آن باید تهدیداتی که متوجه منافع ملی هستند، معین و مشخص شوند. در نهایت می بایستی معین گردد که چه روش ها و تمهیداتی به کار گرفته شوند تا خطرات به مقابله گرفته شوند و منافع حفظ گردند (Leffler, P.1992) (نمودار شماره ۳)

نمودار شماره ۳



فرآیند شکل گیری استراتژی کلان

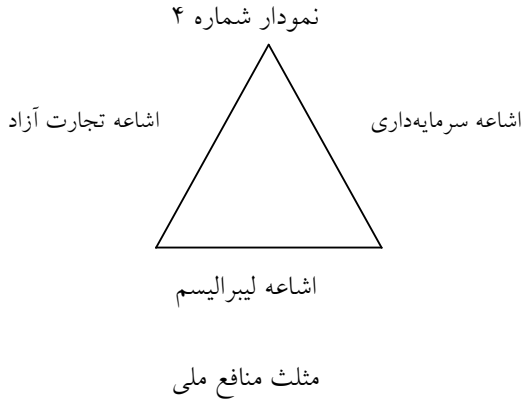
با وقوف به این واقعیت که شکل گیری استراتژی کلان برخاسته از تعریف منافع، تعریف خطرات و تعریف روش است. پر واضح می گردد که تصورات، ارزشها و باورهای تصمیم گیرندگان و نخبه گان در کنار چشم اندازهای شهروندان بسیار تاثیر گذار باشد.

براساس سه بخش مطرح شده به عنوان عناصر حیات‌دهنده فرآیند شکل‌گیری استراتژی است که این امکان است که تحولات در استراتژی کلان آمریکا تحلیل شود.

منافع ملی و استراتژی کلان

برای حیات بخشیدن به استراتژی کلان در وهله اول نیاز به دستیابی به یک تعریف منسجم از منافع ملی وجود دارد. با توجه به اینکه تفاوت‌های کلیدی در جامعه بین گروه‌ها و افراد وجود دارند دست‌یابی به یک تعریف قابل قبول از منافع ملی به ضرورت نیازمند توجه به شاخص‌های مشخصی است. آمریکائیان با توجه به سه مقوله اینکه چه چیزهایی ضروری برای جلوگیری از حمله به کشور است، چه چیزهایی از تداوم همکاری با دیگر کشورها به دست می‌آید و چگونه می‌توان نقش در شکل دادن به نظم حاکم جهانی بازی کرد. (Vorys, 1990, P147) این شاخص‌ها را به توجه گرفته‌اند جدا از اینکه براساس ارزیابی استراتژیک، یا بوروکراتیک، یا اقتصادی یا ایدئولوژیک به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی آمریکا پردازیم، شاخص‌هایی که با توجه به آنها تعریف منافع ملی شکل می‌گیرند تقریباً از استمرار همیشگی برخوردار هستند. این شاخص‌ها عبارتند از: موقعیت جغرافیایی، تجارب تاریخی، ارزش‌های حاکم بر جامعه و ویژگی‌های رهبران و تصمیم‌گیرندگان. این بعد داخلی است. شاخص‌هایی که ماهیت بیرونی دارند الگوهای قدرت در صحنه جهانی و جایگاه بین‌المللی کشور است. این به معنای توجه به ویژگی‌های درونی و بیرونی در راستای قوام دادن به تعریف منافع مردم کشور است. این ضروری است چراکه "ملت یک واقعیت انسانی است که در یک مقطع زمانی براساس ایده‌ها و تفسیر مشترک از تاریخ جهت یافته است" (Lind, 1992, 88.4-5) در این چهارچوب دو بعدی یعنی با توجه به ابعاد درونی و بیرونی است که منافع ملی هویت می‌یابند که به ضرورت ارزش‌ها، تفسیرها، اعتقادات و برداشتهای رهبران و مردم را به میان می‌آورد. الگوهای قدرت یا به عبارتی چگونگی توزیع قدرت به عنوان عامل ساختاری و ذهنیت مستقر در سطح جامعه و مفاهیم ارزشی به عنوان عوامل غیرمادی تعیین‌کننده جهت‌گیری و کیفیت منافع باید مطرح شوند. از همان آغاز شکل‌گیری ایالات متحده آمریکا منافع ملی براساس سه مؤلفه شکل گرفت و اجماع همه گیر در خصوص آنها به وجود آمد. این سه عبارتند از: اشاعه تجارت آزاد،

اشاعه سرمایه داری و اشاعه لیبرالیسم. مثلث منافع ملی آمریکا در قالب این سه «اشاعه» حیات یافت (نمودار شماره ۴).



بعد از ارتقاء آمریکا به جایگاه رهبری جهان در سال ۱۹۴۵، دو مؤتلفه دیگر یعنی ایجاد سازمانهای بین‌المللی و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات به عنوان برآیندهای طبیعی سه مؤتلفه «اشاعه» مطرح شدند. در قرن نوزدهم با توجه به شرایط داخلی و ضرورت استقرار یک سیستم اقتصادی کارآمد، اولویت فراوان به اشاعه تجارت آزاد به عنوان رکن اساسی سیاست خارجی داده شد که موسوم به امپریالیسم تجارت آزاد شد. با در نظر گرفتن چینه بندی قدرت در سطح جهانی، وقوف به جایگاه بین‌المللی آمریکا، عدم وجود انسجام ارزشی در داخل آمریکا به لحاظ موضوع برده داری بین شمال و جنوب و مهمتر از همه به دلیل عدم وجود زیربنای توسعه یافته صنعتی، استراتژی انزواگرایی چهارچوب حیات‌دهنده سیاست خارجه آمریکا قرار گرفت. آمریکا عدم حضور فعال در صحنه جهانی را ضروری یافت چراکه فاقد توانمندیهای مادی و در عین حال فاقد توجیه ارزشی بود؛ توجه به منطق ژئوپولیتیک آمریکا اعتقاد داشت از طریق استراتژی انزواگرایی و دنبال کردن یک سیاست فراهی بهتر می‌تواند امنیت فیزیکی خود را تامین کند و قادر است با توجه به محدودیت منابعی که در اختیار دارد به بهترین صورت به اشاعه تجارت آزاد بپردازد. مکتب فکری آمریکا به عنوان سرمشق و به عبارتی منزه ساختن داخلی و ایجاد یک جامعه توانا و پویا به عنوان ارزش حاکم در رابطه با چگونگی برخورد با جهان خارج مبنای کار قرار گرفت. انزوای جغرافیایی کشور و در عین حال سیاست توازن قوای

انگلستان به امکان پذیر شدن استراتژی انزوگرایی که در واقع یک استراتژی قاره‌ای بود کمک فراوانی نمود. این آگاهی وجود داشت که آمریکا واجد شرایط برای قطب بودن در سیستم بین‌المللی نیست چراکه فاقد "چشم‌انداز معقول برای دفاع از خودش در برابر کشورهای مطرح سیستم با تکیه بر کوشش خودش" (Mearsheimer, P.7) است. استراتژی انزوگرایی از سویی بر مبنای امنیت قاره‌ای آمریکا شکل گرفته بود که به وضوح درکی ژئوپولیتیک بود و از سویی دیگر با توجه به نگرش و منطق مکتب سرمشق‌گرایی بود. "انزوگرایی نه تنها نشانه منافع محوری آمریکا بود بلکه نماد قدرتمند ایده الیسم ملی بود." (Ekrich, 1966, P.20) در بستر این نگاه بود که آمریکا استراتژی را انتخاب کرد که کاملاً قاره‌ای بود. این استراتژی بازتاب عدم توانایی از یک سو که کاملاً براساس درکی واقع‌گرایانه از شرایط بین‌المللی بود و از سویی دیگر بازتاب عدم علاقه به حضور فراقاره‌ای به لحاظ اعتقاد به مدل سازی در داخل بود. "آمریکاییان خودشان را به صورت دائمی در محاصره می‌دانند. این نگرش منجر به این گشته است که آنان به این باور باشند که امنیت نظامی در ابتدا می‌بایستی از طریق کنترل کل قاره حاصل گردد....". (Williams, P.53) تنیدگی واقع‌گرایی و ایده الیسم آمریکا را به سوی اولویت دادن به اشاعه تجارت آزاد در جهان سوق داد. آنان به این نکته توجه داشتند که بهترین را برای توسعه اقتصادی در داخل آمریکا نیازمند دسترسی به بازارهای جهان برای فروش کالاهای خود دارند و بدین روی جهت بود که تاکید فراوان بر دسترسی آزاد به بازارها و مواد خام یکی از ستونهای حیات‌دهنده منافع ملی درآمد. استراتژی انزوگرایی بهترین چهارچوب برای تحقق منافع ملی به حساب آمد. به دنبال جنگ آمریکا - اسپانیا در ۱۸۹۸، آمریکا این واقعیت را به نمایش گذاشت که به فراتر از قاره می‌نگرد. ایجاد انسجام ارزشی که به دنبال پایان جنگ داخلی در ۱۸۶۵ فرصت تبلور یافته بود، بنیان گذاشتن زیربناهای ضروری برای حیات دادن به اقتصادی در قاره‌های جهانی و ارتقاء موقعیت و جایگاه جهانی، منجر به این گشته که آمریکا قرن بیستم با نگرش استراتژیک متفاوت آغاز کند. توسعه مادی و تثبیت موقعیت قاره‌ای که با شکست اسپانیا در ۱۸۹۸ کاملاً هویت یافته بود آمریکا را به سوی سیاستهای فراقاره‌ای سوق داد. آمریکا که در قرن نوزدهم "تنها منافع تجاری داشت حالا منافع سیاسی و ارضی هم برای خود منظور کرده بود." (Kupchan, 2002, P.175) ارتقاء موقعیت جهانی آمریکا به دنبال تضعیف موقعیت کشورهای برتر نظام بین‌الملل در

قرن نوزدهم یعنی فرانسه و انگلستان و شکست ژاپن و آلمان به دنبال پایان جنگ جهانی دوم منجر به دگرگونی در استراتژی این کشور گشت. استراتژی نه تنها به مانند گذشته براساس درکی ژئوپولیتیک از منافع آمریکا بود بلکه توجه به دغدغه‌های موجودیتی که ناشی از تعارض ایدئولوژیک با شوروی بود شکل گرفت. در کنار سه ستون سنتی منافع ملی که آمریکا درصدد تحقق آنها بود دو مولفه جدید نیز به عرصه پا گذاشتند. آمریکا به دلیل موقعیت رهبری جهانی خود ایجاد نهادهای بین‌المللی و تاکید بر حل و فصل مسالمت آمیز منازعات را جزء ستونهای شکل دهنده منافع ملی خود منظور کرد. البته اولویت در بین این عناصر حیات دهنده منافع ملی متوجه اشاعه سرمایه داری بود. آمریکا در جهت تحقق منافع ملی خود استراتژی سد نفوذ شوروی را پی گرفت. چگونگی توزیع قدرت در سطح سیستم بین‌الملل ارزشهای درون نگر تلاش برای سرمشق بودن را به حاشیه راند و مؤلفه‌های مکتب مبتنی بر محقق دانستن مداخله در امور جهانی حاکمیت یافت. انزوگرایی به طور کامل از ذهنیت مردم و رهبران آمریکا دوری گزید و بین‌الملل‌گرایی اصل حاکم بر سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. براساس استراتژی سد نفوذ شوروی که اساس عملکرد آمریکا در صحنه بین‌المللی قرار گرفت " آمریکا می‌بایستی آماده باشد برای مداخله در قلمرو بین‌المللی تحت لوای منافع آمریکا و اصولی که اجزای تشکیل دهنده آن هستند." (Strong, 1980, P.54) آمریکا با توجه به ماهیت منافع جهانی خود و داشتن نقش رهبری جهان غرب، ضروری یافت که سه نفوذ شوروی را اساس استراتژی کلان خود قرار دهند. این نگرش کاملاً منطبق با " اصل بنیادی استراتژی است که مبتنی بر تعریف دشمنان در حداقل شکل آن است." (Strong, 1980, P.54) استراتژی سد نفوذ که با در نظر گرفتن این واقعیت که " این خواست هر کشور و یا رهبران آن است که شرایط صلح دائمی از طریق فتح کامل جهان در صورت امکان شکل دهند." (Wight, 1988, P.144) حیات یافت، توسعه حیطه جغرافیایی مورد توجه آمریکا را ضروری ساخت. در حالیکه در قرن نوزدهم آمریکا تنها نگرش قاره‌ای داشت به دنبال کسب موفقیت متمایز جهانی بعد از ۱۹۴۵ به فراتر از قاره آمریکا توجه را معطوف کرد و آن را حیاتی برای بقای خود یافت. برای رهبران آمریکا این اعتقاد وجود داشت که " مرزهای ما، امروزه در تمامی قاره‌ها است. تعهدات آمریکا تا ده هزار مایل آن سوی آتلانتیک و هزاران مایل به طرف جنوب است (Williams, PP.189-9)

" هرچند که " انگیزه آمریکا برای دخالت در سطح جهان از وضوح...." (Fairlier,1973,P.124) برای بسیاری از کشورهای جهان سوم برخوردار نبود اما برای رهبران آمریکا ضرورت توازن قوا حکم می‌کرد که به فراسوی قاره توجه کنند. در نگرش ژئوپولیتیک توجه فراوان به " الزامات توازن " (Kissinger,1979, P.914) می‌شود. با توجه به اینکه حوزه جغرافیایی که از نقطه نظر آمریکا برای تامین منافع حیاتی آمریکا می‌بایستی دفاع شود افزایش یافته بود، توازن قدرت شوروی ضروری محسوب گشت چراکه پر واضح است " هر زمان دولت‌ها مواجه با قدرت غیر متوازن روبرو شوند، سعی بر افزایش قدرت می‌شود." (Waltz,1997. P.915) نبرد ایدئولوژیک که با توجه نیازهای ژئوپولیتیک، شدت فزونی بعد از پایان جنگ دوم یافته بود، آمریکا را کاملاً به سوی بین‌الملل‌گرایی سوق داد. تعهدات وسیع تر، بودجه نظامی فزاینده تر و مداخلات گسترده تر از ویژگی‌های سیاست خارجی این کشور در دوران جنگ سرد گشت. شرایط جهانی به گونه‌ای رقم خورد که آمریکا در موقعیت بسیار متمایز در تاریخ این کشور قرار گرفت. این موقعیت به این معنا بود که در جهت تامین منافع ملی حضور در صحنه جهانی گریزناپذیر گشت هرچند که این سیاست در بستر نگرش تدافعی استراتژی سد نفوذ تحقق یافت. آمریکا در شرایطی قرار گرفت که " برای اولین بار در تاریخ آمریکا، این کشور نه قادر به تسلط کامل بر دنیا بود و نه قادر به نادیده انگاشتن آن بود." (Kissinger,1981, P.73) این اعتقاد راسخ وجود داشت که برای ایجاد مثلث امنیت یعنی تحقق سلامت اقتصادی، مصونیت فیزیکی و اشاعه ارزش بهینه ترین و در عین حال ناگزیرترین چهارچوب عملیاتی، استراتژی سه نفوذ و حضور فعال در سرتاسر گیتی می‌باشد. استراتژی سد نفوذ با سقوط اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱ علت وجودی خود را از دست داد و منسوخ اعلام شد. پایان نبرد ایدئولوژیک و به تبع آن جابجایی نیروها در صحنه جهانی سبب ساز این گشت که آمریکا در شرایط منحصر به فردی قرار بگیرد. جایگاه آمریکا در سیستم بین‌الملل به گونه‌ای متجلی شد که سیاست تدافعی دوران جنگ سرد به کناری گذاشته شد و سیاست تهاجمی به دلیل حجم قدرت آمریکا از یک سوی و رونق تفکر «مبلغی» در پیش گرفته شد. با توجه به این دو واقعیت است که در قرن بیست و یکم آمریکا از بین ستونهای شکل‌دهنده منافع ملی تاکید را بر اشاعه لیبرالیسم قرار داده است. به دنبال پایان دوران جنگ سرد، محیط اجتماعی خوش بینانه شکل گرفت و آمریکا سیاست توازن قوا را که

ماهیتا درک ژئوپولیتیک از سیاست بین‌الملل را مبنا قرار می‌دهد به کناری گذاشت و تئوری صلح دمکراتیک (Elman, 2001, pp. 757-766) و به تبع آن ضرورت اشاعه لیبرالیسم را پی گرفت. با توجه به اینکه توازن "سیاستی مبتنی بر بهبود توانایی‌ها به منظور اجرای ماموریت نظامی برای بازداشتن و یا شکست دیگر دولت است" (Vasques & Elman, 2003, p. 8) آمریکا دیگر ضرورتی برای دنباله روی از آن نمی‌یابد چرا که این کشور هیچ قدرت مطرحی را دشمن محسوب نمی‌کند. با توجه به این درک از شرایط بین‌المللی و روابط بین قدرتهای برتر است که آمریکا منافع خود را در اشاعه لیبرالیسم می‌یابد برخلاف قدرتهای بزرگ در دوران نه چندان دور آمریکا در صدد تصرف سرزمین نمی‌باشد. بر خلاف امپراتوری‌های گذشته، امپراتوری آمریکا (اگر بتوان آن را بر این اساس تعریف کرد) امپراتوری مبتنی بر سرزمین نیست بلکه امپراتوری مبتنی بر عملکرد است. (Huntington, 1996, p. 343) آمریکا در صدد است که ارزش‌ها و ایده‌های خود را ماهیتی لیبرال دارند و بازتاب تاریخ و تجارب تمدن غربی است در خارج از اروپا بالاخص خاورمیانه انتقال دارد. این به معنای متبلور ساختن ویژگی‌های عصر روشنگری در اروپا از طریق فشار از بیرون در دیگر نقاط جهان است. از ویژگی‌های مدرنیته که نماد عصر روشنگری است همانا عقلانیت ابزاری است. (Weber, P. 196) آمریکا در راستای منافع خود می‌یابد که این ویژگی در جهان خارج از اروپا مشروعیت بیابد چراکه پایه گذار حضور دیگر جنبه‌های فرهنگ لیبرال است. لیبرالیسم در تمامی ابعاد آن در غرب کیفیتی اجتماعی دارد که به معنای تنیدگی و تناسب فضای مادی و فضای ارزشی در غرب بود که فرصت تحول هویتی را در این بخش از جهان داد. اما به لحاظ این که ارزش‌های لیبرال هیچگونه سنخیتی با تجارب تاریخی و ویژگی‌های ساختارهای سیاسی و اقتصادی در کشورهای خارج از جهان غرب ندادند آمریکا ترویج و اشاعه لیبرالیسم را با تکیه بر قدرت خود و اعمال آن از بیرون ضروری می‌یابد. استراتژی سد نفوذ که هدفش رفع توسعه طلبی شوروی به عنوان یک قدرت رقیب و همتراز بود جای خود را به استراتژی مبارزه با تروریسم داده است. استراتژی مبارزه با تروریسم که خصلتی تهاجمی دارد شکل گرفت تا بستر لازم و ضروری را برای فرصت دادن به ریشه گرفتن ارزش‌های لیبرال در جغرافیاهای مورد علاقه آمریکا فراهم آورد. برخلاف ادعای بسیاری " فشار بدون وقفه برای شکل دادن به امپریالیسم و نظامی‌گری" (Johnson, Chalmers, 2004, P. 236) نبود که جنگ عراق و افغانستان را ضروری ساخت بلکه " ماهیت لیبرال استراتژی کلان آمریکا" (Dueck, Colin, P. 201) آن را ضروری

ساخت. اشاعه لیبرالیسم به معنای منسوخ ساختن سیاست توازن قوا است (Craiy, Gordon A., 1976, PP.188) که در قرن نوزدهم و بیستم به وسیله آمریکا دنبال شد. دیگر ضرورتی برای توازن نیست چراکه قدرتهای بزرگ یکدیگر را دشمن نمی‌یابند و تعارض ایدئولوژیک بین آنها وجود ندارد. اشاعه لیبرالیسم اولویت اساسی آمریکا در جهت تحقق منافع ملی خودش است و استراتژی مبارزه با تروریسم در راستای پیاده سازی لیبرالیسم در فرای غرب است.

خطر و استراتژی کلان

در فرآیند شکل دادن به استراتژی کلان، به دنبال هویت دادن به منافع ملی و معین نمودن آنها، ضرورت بعدی معطوف نمودن توجه به خطراتی است که این منافع را تهدید می‌کند. این را باید طبیعی فرض کرد که در هر زمانی که بیش از یک بازیگر در صحنه وجود داشته باشد، کشمکش فرصت تجلی می‌یابد و در بطن فرآیند تعامل به ضرورت کشمکش شکل می‌گیرد. به دلیل پیشینه تاریخی متفاوت، جغرافیای غیر یکسان، منابع غیر برابر، ارزش‌های فرهنگی متفاوت جایگاه بین‌المللی متمایز پر واضح است که تعارض بین بازیگران به وجود آید. با در نظر گرفتن این تفاوتها است که می‌توان صحبت از تقابل در چشم‌اندازها و اهداف کرد. " رویارویی منافع در سیاست بین‌الملل همیشگی است در حالیکه در مورد جنگ چنین مسئله‌ای صادق نیست." (Jervis, Robert L) رهبران آمریکا با در نظر داشتن این فرض بدیهی در سیاست بین‌الملل در قرن نوزدهم به مشخص نمودن منابع خطر پرداختند. آمریکائیان با وقوف براینکه از نقطه نظر اقتصادی، نظامی در شرایطی نیستند که بتوانند به عنوان یک قطب در صحنه روابط بین‌الملل مطرح شوند. بسط ارضی داخلی و دفاع از تجارت آزاد را حیاتی یافتند. خطری که در فرآیند تحقق این اهداف متوجه بود، سیاستها و نیازهای کشورهای استعمارگر و قدرتمند اروپایی بود. علت اساسی حیات یافتن این اهداف بر این اساس بود که در پایان قرن آمریکا به یک قطب در روابط بین‌الملل تبدیل شود. برای تبدیل شدن به یک قطب، وجود یک سری ویژگی‌ها ضروری است که آمریکا در آغاز قرن نوزدهم فاقد آن بود. منافع آمریکا حکم می‌کرد که این ویژگی‌ها که وجود آنها ملموس نبود به وجود آیند. برای اینکه یک قطب شکل بگیرد وجود یک سری ویژگی‌ها در حد نیاز است که عبارتند از: میزان جمعیت، اندازه سرزمین

، بر خورداری از منابع، تواناییهای اقتصادی، ظرفیت نظامی و مهارت و تبحر می باشد. (Waltz, Kenneth P, 131) آمریکا نیاز به فرصت داشت که این برجستگی‌ها را شکل دهد. خطری که متوجه بود با در نظر گرفتن شرایط قاره‌ای و جهانی از سوی قدرتهای اروپایی و یا اراضی اسپانیا بود. برای توسعه اراضی داخلی و مستحکم نمودن حقیقت در قاره و ایجاد حوزه نفوذ، رویارویی با قدرتهای اروپایی اجتناب پذیر جلوه می کرد. بر اساس این واقعیات بود که مطابقت فکری واقع گرایی تجاری هامیلتونی و صلح طلبی جفرسونی شکل گرفتند.

(Mead, Walter Russett, 1999/2000. P.6) برای مدیریت خطری که متوجه منافع آمریکا بود استراتژی انزوگرایی در پیش گرفته شد تا از طرفی این فرصت ایجاد شود که در قاره موقعیت تقویت شود و از سوی دیگر حضور کشورهای اروپایی با اراضی اسپانیا کاهش یابد. در یک جهان چند قطبی این ویژگی جلوه دارد که عدم قطعیت در خصوص تهدیدات به شدت وسیع است پس "ملت‌ها همیشه باید در هراس باشند که... افزایش قدرت دیگر ممالک ممکن است منجر به تضعیف موقعیت آنان گردد که آنها به هر هزینه‌ای از وقوع آن باید جلوگیری کنند". (Morgenthav, 197 & [1948] P.215) آمریکا که به عنوان یک قدرت دریایی در طول قرن نوزدهم به مانند انگلستان نگاه مثبت به توازن قوا داشت هر چند که دلایل مختلف برای هر دو کشور جلوه داشت. آمریکا خواهان ارتقاء موقعیت و نفوذ خود در قاره به هزینه قدرتهای اروپایی بخصوص اسپانیا بود در حالیکه انگلستان خواهان جلوگیری از کاهش و تضعیف موقعیت خود در اروپا به جهت افزایش قدرت دیگر قدرتهای اروپایی در قاره آمریکا بود. در قرن بیستم بخصوص با ارتقاء آمریکا به جایگاه رهبری جهان در کنار رقابت با اتحاد جماهیر شوروی و شکل گیری نبرد ایدئولوژیک، سیاستهای قاره‌ای به کنار گذاشته شد. استراتژی کلان می‌بایستی ماهیتی جهانی بایند. در حالیکه در قرن نوزدهم این استراتژی کاملاً خصلتی قاره‌ای در بر داشت. در عصر ایدئولوژیک خطری که متوجه آمریکا بود از جانب اتحاد جماهیر شوروی برخاسته بود. آمریکا با یک رقیب جدید ژئوپولیتیک مواجه بود. واقع گرایی دفاعی که در اساس آن دکترین ترومن شکل گرفت بر این مناسبت که "بهترین استراتژی برای کسب امنیت یک استراتژی دفاعی است". (Lynn- Jones, Sean M. 1998 P.158) با در نظر گرفتن ظرفیت‌های نظامی شوروی، حضور سیاسی - نظامی در اروپای شرقی و گستردگی جهانی ایدئولوژی رهبران شوروی گزیری جز تکیه بر واقع گرایی دفاعی برای مواجه با اصلی ترین منبع خطر به منافع جهانی آمریکا یعنی شوروی باقی نگذاشت. بدین روی است که تفکر

دفاعی استراتژی سد نفوذ شکل گرفت. در نیمه اول بیستم هدف سیاست توازن قوا به وسیله آمریکا این بود که سرزمین‌های شکل دهنده اوراسیا به وسیله یک قدرت بزرگ تصرف نشود، اما به دنبال آغاز رویارویی شوروی آمریکا در دوران جنگ سرد سیاست توازن قوای تمام جهان را در بر گرفت. استراتژی سد نفوذ به معنای این بود که حوزه جغرافیایی سیاست خارجی آمریکا افزایش یافته است و تعداد "نقاطی" که باید از حوزه نفوذ شوروی دور بمانند و به مثابه مناطق حیاتی محسوب شوند افزایش یافت و حاشیه اوراسیا نیز جزو حوزه ایستی قرار گرفت. (Soloan, G.R.1988, P.132) استراتژی سد نفوذ برای چارچوب تئوریک براساس جوح کنان شگل گرفت "که فشار شوروی با استفاده ماهرانه و هوشیارانه از ضد نیرو در یک سری از نقاط سیاسی و ژئوپولیتیکی که متغیر هستند می‌بایستی سد شود که متناسب با دگرگونیها و مانورهای سیاست شوروی باشند. (Kennan, Geory, 1944, P.576) در ابتدا خطر شوروی می‌بایستی از سه منطقه دور بماند. بریتانیای کبیر، منطقه دره روهر و ژاپن، سه نقطه استراتژیک ترسیم شدند، اما با توجه به افزایش تعداد کشورهای جهان سوم و تاثیر گذاری وسیع آنها در سیاست بین‌الملل و افزایش قدرت نظامی و سیاسی شوروی این نگاه در بین رهبران آمریکا قوت یافت که خارج از اروپای شرقی، رویارویی به شوروی در سرتاسر جهان اجتناب ناپذیر است. تمامی جهان آسیب پذیر به نفوذ و توسعه طلبی شوروی از نظر رهبران آمریکا بود و چون این کشور نقش جهانی برای خود متصور بود، بنابراین با خطری که از جانب رهبر جهان کمونیسم متوجه منافع جهانی آمریکا که اولویت با اشاعه سرمایه داری بود می‌بایستی مقابله شود. (Walt, Stephan, M. 1985, PP.3-10) در قرن نوزدهم در جهت اشاعه تجارت آزاد و تقویت نظامی و اقتصادی آمریکا، این کشور سیاست "دفاع نیم کره ای" (Henrikson, 1986, P.261-290) را دنبال کرد و در دوران جنگ سرد با توجه به انتقال محل خطر به مناطق آمریکا سیاست دفاع جهانی تحت لوای استراتژی سد نفوذ دنبال گشت. در طول دهه‌ها این استراتژی که براساس دکترین ترومن تردین حیات یافته بود با توجه به دگرگونیهای جهانی، تغییرات در شوروی و تحولات در آمریکا به گونه‌ای متناسب قابلیت تطبیق خود را نشان داد که دکترین‌های آینده‌نما در، کندی، جانسون، نیکسون، فورد، کارتر و ریگان آن را به نمایش گذاشتند. با سقوط شوروی خطری که منافع آمریکا را تهدید می‌کرد تغییر ماهیت دارد شوروی به عنوان یک بازیگر دولتی آمریکا را به چالش کشیده بود که نمایشگر نظر

واقع‌گرایانه بود که سیاست بین‌الملل در واقع حیات گرفته، تعاملات بازیگران بزرگ مطرح است. تصمیم‌گیرندگان در صحنه سیاست خارجی آمریکا که این اعتقاد را معتقد بودند، به مانند واقع‌گرایان تأکید را "بر قدرت، منافع و ائتلاف به عنوان فاکتورهای اساس سیاست" (Snyder, 1991, P.19) قرار دادند. خطری که امروزه منافع آمریکا در گستره جهان را تهدید می‌کند ناشی از عملکرد یک بازیگر دولتی نیست بکه تروریسم به عنوان یک پدیده جهانی است. کشورهایی هستند که آمریکا را دشمن فرض می‌کنند و خواهان به خطر انداختن منافع آمریکا هستند، اما برد و حوزة توانایی آنها کاملاً منطقه‌ای است. اما تروریسم دارای تأثیرگذاری جهانی است و به همین روی است که استراتژی مبارزه با تروریسم شکل گرفت. موقعیت‌های جهانی آمریکا متحول شده است و طبیعی است که خطری که این موقعیت را تهدید می‌کند متناسب با آن گردد. مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد اروپا بود اما امروزه به جهت دگرگونی در ماهیت خطر متوجه منافع آمریکا مرکز ثقل به خاورمیانه منتقل شده است. تفاوت تروریستها با دولتها این است که آنها "آدرس برگشت ندارند" و نمی‌توان با استراتژی سد نفوذ و تکیه بر سیاست‌های توازن قوا با آنها به مقابله پرداخت. گروه‌های غیر دولتی که منافع آمریکا را هدف قرار داده‌اند از طرف آمریکا بنیاد گردانان خاورمیانه محسوب می‌شوند. از نظر بسیاری بنیادگرایی در یک سطح کلی "شورش علیه غرب است" (Bull, 1984, P.21) که آمریکا به عنوان رهبر جهان غرب پرواضح است که فزونی‌ترین خطرها از آن احساس می‌کند. این احساس خطر به وسیله نخبه‌گان آمریکایی سریعاً به دنبال سقوط شوروی احساس شده و در خصوص رویاروی بزرگ در پیش رو صحبت شد. (Huntington, 1993, PP.22-49) دلایلی که بنیادگران آمریکا را هدف قرار گرفته‌اند محقاً متفاوت و گوناگون هستند، اما آنچه پرواضح است این می‌باشد که آمریکاییان منبع خطر را در حضور آنان می‌یابند. به همین روی است که آنچه مهم است تفاوت در دلایل بنیادگراها نمی‌باشند بلکه این نکته است که همگی آمریکا را هدف قرار گرفته‌اند "...بنیادگرایی در نقاط مختلف خیلی متفاوت است و مشخص نمودن یک علت مشترک و اساسی برای آنها مشکل است" (Horsman Mathew and Andrew Marshall, 1994, P.255) بنیادگرایان خطری برای منابع آمریکا محسوب می‌شوند چونکه آنان ارزشها و سیاستهای آمریکا را کاملاً در تعارض با ارزشها و ایده‌آلهای خود می‌یابند. این نگاه در بین بنیادگرایان وجود دارد که به دنبال "یکپارچگی تکنولوژیک جهان" (Bull, Hedley, 1977, P.273) که غرب موفق به انجام آن شده است، حال آمریکا که فزونی‌ترین میزان قدرت

نظامی را در اختیار دارد خواهان استفاده از آن برای ایجاد یکپارچگی ارزشی در صحنه جهان است. چنین هدفی به معنای آن است که ارزشهایی که ماهیت و بنیان غیر غربی دارد به ضرورت باید نابود شوند و اگر شانس با آنها باشد آنها به حاشیه رانده شوند. "نظم جدید جهانی که جایگزین قدرتهای دو قطبی دوران جنگ سرد گشته است" (juergensmeyer, Mark. 1993, P.1)... آمریکارا در موقعیتی قرار داده است که به توسعه حوزه نفوذ از طریق اشاعه لیبرالیسم بپردازد. اگر در قرن نوزدهم اولویت با اشاعه تجارت آزاد بود و در قرن بیستم توجه معطوف به اشاعه سرمایه داری بود در قرن بیست و یکم آمریکا در صدد اشاعه لیبرالیسم است چرا که هیچ چالش نظامی، سیاسی و از همه مهمتر ارزشی به وسیله قدرتهای برتر نظام بین الملل وجود ندارد. البته عده‌ای بر این اعتقاد هستند که برخلاف نظر تصمیم‌گیرندگان آمریکایی خطری که متوجه منافع آمریکاست ناشی از تروریسم نیست بلکه سه خطر عمده "دولتهای ضعیف و شکست‌خورده،" (Rotbery, 2004) "منطقه‌ای (Fukuyama, 2004) و "مناقشات مزمن جهانی" (Hampson, Fenosler) هستند. اما این اجماع در بین نخبه‌گان آمریکایی حیات یافته است که آنچه منافع آمریکایی را در صحنه جهانی تهدید می‌کند از جانب گروههای بنیادگرای باشد و به ضرورت بهترین همان استراتژی مبارزه با تروریسم است. البته، تفاوت نظر در خصوص روشها والویتها وجود دارند، اما اکثراً بر سر استراتژی توافق دارند.

روشهای مبارزه با خطر و استراتژی کلان

کیفیت ساختارهای سیاسی، نظامی و ارزشی در قرن نوزدهم برای رهبران و مردم این کشور محرز ساخت که ضرورت اساسی برای توسعه همه جانبه در حیطه‌های مطرح شده وجود دارد. الزام برای حیات دادن به یک اختصار صنعتی، نهادینه ساختن بنیادهای سیاسی و ایجاد انسجام ارزشی بوضوح پذیرفته شده بود. هدف اولیه تبدیل آمریکا به یک کشور قدرتمند با توجه به مؤلفه‌های نرم افزاری و سخت‌افزاری قدرت و به تبع آن تبدیل آمریکا به یک قدرت قاره‌ای بود. سیاست توسعه داخلی و ارتقاء موقعیت قاره‌ای آمریکا و اشاعه تجارت آزاد چارچوب عملکردی را برای رهبران آمریکا فراهم آورد. دکترین "سرنوشت مختومه" که بر اساس نظرات فردریک جکسون ترنر تأثیر فراوان به عملکرد آمریکا در داخل و در سطح قاره گذاشت به عنوان یک مفهوم ژئوپولیتیک‌گریزی جز استراتژی

انزوآگرایی را در برابر قرار نداد. دوری از صحنه جهانی با تکیه به جهانشمول جلوه دادن سیاست توازن قوا که مطلوب نظر برترین قدرت دریایی یعنی انگلستان بود برای دولتمردان آمریکاجارچوب تئوریک تضمین منافع را حیات داد. در داخل از طریق بسط نفوذ حکومت در سرتاسر جامعه، از بین بردن بومیان در راستای توسعه داخلی، برپا ساختن بنیادهای اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی، براندازی حکومت‌های قاره‌ای مخالف توسعه طلبی قاره‌ای آمریکا و حمایت از چارچوب‌های تجارت آزاد جهانی به وسیله دولتمردان آمریکایی برای تأمین منافع، مطلوب‌ترین روش‌ها و متدها به نظر آمدند. استراتژی انزوآگرایی فرصت ضروری و لازم را برای تحقیق این روشها در جهت رسیدن به اهداف که در بستر منافع ملی شکل گرفته بودند فراهم آورد. محدودیت منابع برای آمریکا ضروری ساخت که چارچوب استراتژیکی را انتخاب کنند که امکان‌پذیر سازد که روش‌های متناسب با منابع را اختیار کنند تا بتواند با خطراتی که تهدیدگر هستند مواجه شود. در چارچوب این استراتژی بود که برای بسط نفوذ قاره‌ای و تضعیف موقعیت کشورهای استعمارگر از طریق ایجاد دولتهای دوست آمریکا به دیپلماسی قایق توپ دار متوسل شد تا با خطراتی که منافع را تهدید می‌کردند مقابله کند.

ارتقاء آمریکا به یکی از دو قدرت برتر جهان منجر به این گشت که خطراتی که منافع را تهدید می‌کردند متفاوت شوند و در نتیجه روشهای متمایزی برای مقابله انتخاب شوند. تفکرات داروینسم اجتماعی که در آمریکا در قرن نوزدهم از اعتبار فراوان برخوردار شده بودند، با رو در رو قرار گرفتن شوروی و آمریکا فرصت تجلی یافتند. "اگر ما [آمریکا] از رقابتهای مشکل که در آنها انسان باید پیروز شود کوتاه بیایم... منجر به این می‌شود که مردم قوی و جسورتر بر ما پیشی بگیرند و برنده شوند." (Roosevelt, 1902, P.20) برای مقابله با خطری که برای منافع آمریکا از نقطه نظر این کشور پدید آورده بود در چارچوب معطوف به حیات وسیع‌تر به وابستگی متقابل اقتصاد از طریق قراردادهای دو جانبه یا چند جانبه شد. در بطن استراتژی سد نفوذ روشهای همزمان و توأمان سیاسی، اقتصادی و نظامی اختیار شدند تا با خطری که منافع را تهدید می‌کرد برخورد شود. هردو حوزه جغرافیایی آسیا و اروپا با اولویت‌دهی به اروپا می‌بایستی دفاع شوند و سیاستها در این رابطه معین شدند. «هدف سیاست از این زمان به بعد بر قراری مجدد توازن قوا در هر دو حوزه اروپا و آسیا است و تمامی اقدامات در چارچوب این هدف شکل خواهد گرفت.» (Milles, P.341)

با افزایش حوزه جغرافیایی که آمریکا در آنها می‌بایستی باشد روی رویارویی کند، روشها چارچوب‌های متفاوت برای برطرف کردن خطر را انتخاب کرد. نظریه لیبرال گسترش وابستگی متقابل اقتصادی به کار گرفته شد. چرا که از این دید دولتهای تجاری برخلاف دولتهای ارضی که از در صدد توسعه نظامی هستند خواهان انباشت ثروت از طریق تجارت می‌باشند و این دولت‌ها متوجه هستند که «توسعه اقتصاد داخلی که از طریق بازار جهانی برای کالاها و خدمات، بهتر تداوم می‌یابد تا اینکه متوسل به کشورگشایی شوند.» (Rosecrance, 1986, P.14)

رهبری آمریکا مستحکم می‌شود. با توجه به اینکه اشاعه سرمایه‌داری یکی از ستونهای حیات‌دهنده منافع ملی آمریکا است پس طبیعی جلوه می‌کند که کشورهای دنیا به این سو سوق داده شوند که به سیستم سرمایه‌داری کاملاً متصل شوند. این نیز باید توجه شود که وابستگی متقابل اقتصادی دارای «سرریز» به دیگر حیطه‌هاست بالاخص گره‌های سیاسی بین طرفین درگیر در تجارت می‌شود و محرک‌های مادی صلح‌طلبی و گریز از مخرب بودن افزایش می‌یابد. (Hirschman, 1977, P.14)

با توجه به این دیدگاه که ارتباط اقتصادی با کشورهای غیرکمونیست از روش‌های تضعیف خطر شوروی می‌باشد یکی از علل وجود برنامه مارشال بود که برای «احیای سلامت و شور جامعه اروپایی» (Price, Bayard Harry, 1955, P.22)

طراحی گشت. ارزش دیگر لیبرال که به عنوان چارچوبی برای مبارزه با خطر شوروی مطرح شد، ایجاد نهادهای بین‌المللی بود. دولتمردان آمریکایی بر این اعتقاد بودند که نهادها به عنوان «یک مجموعه مرتبط دائمی قوانین رسمی یا غیررسمی که تجویزگر نقش‌های رفتاری، محدودکننده فعالیت و شکل‌دهنده انتظارات هستند،» (Keohane, 1989, P.163)

این فرصت را به آمریکا می‌دهند که هزینه‌های مهار شوروی را با حیات دادن به یک سری رویه‌های مشترک و همه‌گیر کاهش دهند و آن را ممکن سازند. نهادها درست می‌شوند تا منافع اعضاء را تأمین کنند. آمریکائیان با آگاهی به موقعیت جهانی خود و حجم منابع در اختیار به این موضوع وقوف داشتند که در هر نهادی آنان از موقعیت رهبری برخوردار هستند، پس نهادها بیشترین نفع را برای آنان خواهند داشت. نهادهای اصلی از قبیل ناتو شکل گرفتند و آمریکا از ایجاد نهادهای دیگر بین‌المللی مانند سازمان ملل و گات حمایت کرد. در کنار این ارزش‌های لیبرال، رهبران آمریکا در چارچوب نگاه واقع‌گرا که

توان نظامی نقش اساسی در عملکرد سیاست‌های بازیگران دارد به مؤلفه نظامی هم به عنوان ابزاری برای رویارویی با خطر شوروی توجه کردند.

این اعتقاد بود که «اگر روسها رویارو با مشت آهنین و زبان قدرتمند نشوند، محققاً جنگ دیگری در راه است.» (Truman, 1955, P.551) قراردادهای دوجانبه و چند جانبه نظامی با کشورهای جهان و بالاخص کشورهای اطراف شوروی بسته شد. در کنار تقویت روزافزون و مداوم نیروهای متعارف نظامی، «دیپلماسی اتمی» (Alperwovitz, 1965) هم در چارچوب سیاست بازدارندگی برای مدیریت خطر شوروی اعمال شد، با در نظر گرفتن نقش تعیین کننده نمایش قدرت در سطح جهان و توانایی در پیاده‌سازی سیاست‌ها در صورت نیاز با استفاده از قدرت نظامی نقش اساسی در شکل دادن به اعتبار یک بازیگر دارد، آمریکاییان توجه فراوان به مقوله نظامی معطوف داشتند. از نظر رهبران آمریکا تداوم «اعتبار آمریکا در بین اساسی‌ترین اهداف سیاست خارجی باید قلمداد گردد.» (McMahon, 1991, P.455) پایان جنگ سرد به یکباره آمریکا را به جهانی متفاوت و خطرات متفاوتی روبه‌رو گرداند. در سه و نیم سال (از اواخر دهه ۱۹۸۰ تا اول دهه ۱۹۹۰)، سیستم بین‌الملل به شکلی که آن را می‌شناختیم دگرگون شد. «سیاست جهانی بطور بنیادی به دو شکل تغییر یافته است. اول اینکه بطور اساسی در اطراف خطوط فرهنگی و تمدنی باز چینه‌بندی شده است و دوم اینکه در سیاست بین‌الملل همیشه درباره قدرت است و امروزه روابط بین‌الملل به موازات این بعد حیاتی در حال تغییر است.» (Huntington, P, 1999, P.35) این دگرگونی آمریکا را در شرایطی قرار داد که امکان انبساط نفوذ و قدرت آمریکا را بدون مواجهه شدن با چالش جدی از سوی قدرتهای برتر فراهم آورد. سیاست توازن قوا که اساس سیاست آمریکا در روال جنگ سرد بود نفی شد و اعلام شد که آمریکا خواهان توازن قوایی است که «التفات به سوی آزادی انسان دارد.» (The National Security Steategy of the United States of America. 2002, P.I) این پرواضح ساخت که آمریکا برای مبارزه با بنیادگرایی مطلوب‌ترین روش را تکیه بر ایده‌آلیسم از طریق «اشاعه دموکراسی» (Diamond, Larry, 1992, PP.25-46) قرار داده است. برای پیاده‌سازی اشاعه لیبرالیسم به عنوان چارچوبی برای مبارزه با تروریسم به کار گرفته شده به وسیله بنیادگرایان که تفکری لیبرال است دولتمردان آمریکایی واقع‌گرایی تهاجمی را پیشه ساخته‌اند (Labs, 1997, P.1-49) که مبتنی بر افزایش وسیع قدرت نظامی است. برای آمریکا هدف ایجاد نظم لیبرال است تا از طریق آن فضای تنفسی برای بنیادگرایی محدود شود تا

اینکه به تدریج ریشه تروریسم برجیده شود. این همان سیاستی است که موسوم «به ویلونیسیم همراه انتقام جویی» (Zqkaria, 2002, PP.72-81) می‌باشد. رهبران حاکم بر آمریکا در راه مبارزه با تروریسم به اشاعه لیبرالیسم روی آورده‌اند که سیاستی لیبرال است اما براساس منطق امپراطوری است. (Rhodes, 2003, P.131) استراتژی آمریکا در قرن بیستم و بیست و یکم ماهیتی کاملاً بین‌الملل‌گرا دارد که این طبیعی می‌سازد که در تعارض مداوم با بازیگرانی باشد که قدرت آمریکا را خطری برای ارزش‌ها و منافع خود می‌یابند. تروریستی که آمریکا با آن روبه‌رو است، کمترین هزینه‌ای است که این کشور در جهت اشاعه لیبرالیسم و استحکام بخشی به منافع جهانی خود می‌پردازد. (Walt, Stephan M. 2001/ os/ P.58) اشاعه لیبرالیسم که امروزه آمریکا آن را اولویت در منافع ملی داده است مبتنی است بر ایجاد فضای لازم برای دمکراتیزه کردن کشورهای غیرغربی است. از نظر دولتمردان آمریکایی استراتژی مبارزه با تروریسم می‌بایستی مبتنی بر اشاعه لیبرالیسم متکی به استفاده از قدرت نظامی آمریکا هر کجا که ضروری باشد قرار بگیرد. این اعمال چیزی است که از نقطه نظر بسیاری «امپریالیسم نرم» قلمداد می‌شود. دولتمردان آمریکایی مبارزه با تروریسم از طریق اشاعه لیبرالیسم با تکیه بر قدرت نظامی را ضروری می‌یابند چرا که از نظر آنان در یازده سپتامبر، تروریسم واقعیت بزرگتری برای امریکائیان گردید.

نتیجه گیری

از زمان تشکیل ایالات متحده آمریکا، رهبران این کشور در راستای ایجاد مصونیت فیزیکی، اشاعه ارزش‌ها و سلامت اقتصادی کشور به طراحی استراتژی‌های متفاوتی اقدام کرده‌اند (نمودار شماره ۵) در قرن نوزدهم استراتژی خصلتی قاره‌ای و درون‌گرا داشت در حالی که از قرن بیستم به بعد طبیعتی بین‌المللی یافته است. با توجه به ظرفیت‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی و جایگاه جهانی دولتمردان آمریکایی در جهت تأمین منافع ملی خود استراتژی انزواگرایی را پیشه ساختند. به دنبال رویارویی مستقیم شوروی و آمریکا به دنبال جابجایی مرکز ثقل قدرت، آمریکائیان با توجه به توانمندیهای داخلی و نحوه توزیع قدرت در سطح سیستم بین‌الملل، استراتژی سد نفوذ را دنبال کردند. در قرن بیست و یکم به دلیل عدم وجود چالش مستقیم و خصمانه به وسیله قدرتهای برتر نظام بین‌الملل و ماهیت قدرت آمریکا این کشور متوسل به استراتژی مبارزه با تروریسم گشته است. بنابراین با تغییر در ویژگی‌های داخلی آمریکا و دگرگونی در الگوهای قدرت، دولتمردان آمریکایی جابجایی استراتژی‌های کلان را برای تأمین هر چه مطلوب‌تر منافع ملی خود را انتخاب کرده‌اند.

نمودار شماره ۵

استراتژی‌های آمریکا با توجه به نیازهای سه گانه امنیت ملی

قرن نوزدهم		قرن بیستم		قرن بیست و یکم		
قاره‌ای		جهانی		جهانی		
مصونیت ارضی	انزواگرایی	دفاع نیم‌کره‌ای	سد نفوذ	توازن قوا	مبارزه با تروریسم	امنیت مطلق
اشاعه ارزش	سرمشق بودن	دیپلماسی قایق توپدار	ضد کمونیسم بودن	اقتصاد بازار ی و حقوق بشر	ضدیت با بنیادگرایی	دموکراسی، آزاد ی و اقتصاد بازاری
سلامت اقتصادی	تجارت آزاد	حمایت‌گرایی اقتصادی	برتری	تجارت آزاد	بازار آزاد	مناطق آزاد اقتصادی

References:

- Alperwovitz, Gar 1965. Atomic Diplomacy New York: Simon and Schuster.- Bull, Hedley. "*The Revolt Against West*" in Hedley Bull and Adam Watson, eds. The Expansion of International Society. Oxford: Oxford University Press, 1984.
- Bull, Hedley. 1977. The Anarchical society: *A Study of order in world Politics*. New York: Columbia.
- Craiy, Gordon A. "*The United States and the European Balance*" Foreign Affairs Vol 55, No.1, October 1976.
- Diamond, Larry, "*Promoting Democracy*", Foreign Affairs, Vol.87, summer 1992.
- Dueck, Colin, "New Perspectives on American Grand Strategy", International Security vol: 28, No.4, Spring 2004.
- Ekrich, A.A.1966. Ideas, *Ideals and American Diplomacy*. New York Appleton-Century- Crofts, P.20.
- Fairlier, H.1973. *The Kennedy Promise*. London: Eyre Methven.
- Fukuyama, Francis. 2004. *State Building Governance and world order in the 21 th century*. Ithaca, N.Y.: Cornell University Press.
- Gaddis/ John Lewis. "*Introdvation: The Evolution or containment*" in Terry L.Deibel and John Lewis Gaddis. Eds. Containing the soviet union. Washington: Pergamon- Brassy's 19871.
- Georg, Alexander L.and Richard Smoke, 1974. *Deterrence in American Foreign Policy: Theory and Practice*. New York: Columbia University Press.
- Hampson, Fenosler, Pamela Allan and Chester A.crocker. 2005. Grasping the Nettle: *Analyzing Cases of Interactable confluif*. Washington D.C.: U.S. Institute of Peace.
- Hartmann, Frederick H.1973. *The Relations of Nations*. New York: Macmillan.
- Healy, David, 1970, U.S.*Expansionism: The Imperialist Urge in the 1890s*.
- Henrikson, Alan K., "*East- West Rivalry in Latin America: Between the Eagle and the Bear*", in Robert W.Clausen, ed.East- west Rivalry in the Third world: Security issues and Regional Perspectives. Wilminyton, Del.: Scholarly Research, 1986.

-
- Hintze, Otto "*Military organization and the organization of the state, in felix Gilberted*". The Historical Essays of Otto Hintze. New York: Oxford University Press, 1975.
 - Hirschman, Albert O. 1977. *The Passion and Interests: Political Arguments for Capitalism before its Triumph*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.
 - Hirschman, Albert O. and Andrew Marshall. 1994. *After the National State: Citizens, Tribalism and the New World Disorder*. London: Harper-Collins.
 - Huntington, Samuel P. "*The Lonely Super power*", Foreign Affairs, vol.78, No.2, March / April 1999.
 - Huntington, Samuel P. "*The clash of civilizations?*" Foreign Affairs, vol.72, No.3, summer 1993.
 - Huntington, Samuel P. "*Transnational organizations in world politics*", World Politics, vol. 14, 1972.
 - Jervis, Robert L. "*The Confrontation Between Iraq and the U.S.: Implications for the Theory and Practice of Deterrence*" European Journal of International Relations, vol.9, No.2, June 1999.
 - Jervis, Robert, 1997. *Systems Effects: Complexity in Political and Social Life*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.
 - Johnson, Chalmers, 2004. *The Sorrows of Empire: Militarism / Secrecy and the End of Republic*. London, Verso.
 - Johnson, Chalmers, 2004, *The sorrows of Empire: Militarism, secrecy and the End of Republic*. London, Verso.
 - Juergensmeyer, Mark. 1993. *The New cold war? Religious Nationalism confronts the secular state*. Berkeley, University of California Press.
 - Kagan, Robert. "*Power and Weakness*". Policy Review, No.113, June- July 2003.
 - Keohane, Robert. 1989. *International Institutions and state Power: Essays in International theory*. Boulder, Co.: Westview.
 - Kennan, George, "*The Sources of Soviet Strategy*", Foreign Affairs, vol.25, July 1944.
 - Khalilzad, Zalmay, "*Losing the Moment? The United States and the World After the Cold War*." Washington Quarterly: Vol. 18, No.2, Spring 1995.

-
- Kissinger, Henry A. 1981. *For the Record: Selected Statements, 1977-1980*. Boston: Little, Brown.
 - Kissinger, Henry A. 1979. *The White House Years*. London: Weidenfeld and Nicolson.
 - Kissinger, Henry A. 2001, *Does America Need a Foreign Policy?* American Foreign Policy in the Twenty Century. New York: Simon and Schuster.
 - Kissinger, Henry A. 1973. *A World Restored: Metternich, Castlereagh and the Problems of Peace 1812. 1822*. Boston: Houghton Mifflin.
 - Kissinger, Henry A. 1979, *White House Years*. Boston: Little, Brown..
 - Krauthammer, Charles, "The Unipolar Moment Revisited", *National Interest*, No. 70, Winter 2002/ 03.
 - Krauthammer, Charles "*The Power of Realism*" *The New Republic*, February 16, 1998.
 - Kupchan, Charles A. 2002. *The End of the American Era: U.S. Foreign Policy and the Geopolitics of the Twenty-First Century* New York: Alfred A. Knopf.
 - Laps, Eric J. "*Beyond Victory: Offensive Realism and the Expansion of War Aims*" *Security Studies*, vol. 6, No. 41 summer 1997.
 - Lefebvre, Walter., ed 1965. *John Quincy Adams and the American Continental Empire*. Chicago: *Times Books*.
 - Lasswell, Harold and Abraham Kaplan, 1950, *Power and Society: A Framework for Public Inquiry*. New Haven, Conn.: Yale University Press.
 - Leffler, Melvyn P. 1992, *A Preponderance of Power*, National Security, The Truman Administration, and the Cold War. Stanford, CA: Stanford University Press, P. IX.
 - Lind, Michael, 1992. *The Next American Nation: The New Nationalism and the Fourth American Revolution*. New York: Basic Books.
 - Lippmann, Walter, 1943. *U.S. Foreign Policy: Shield of the Republic*. Boston: Little, Brown..
 - Ludlow, Peter, "*Wanted*": A Global Partner: *The Washington Quarterly*. Summer 2001.

-
- Lynn- Jones, Sean M. "***Realism and American Rise***", International Security, vol.23 No.2, Fall 1998.
 - McMahon, Robert J. "***Credibility and world Power: Exploring the Psychological Dimension in Postwar American Diplomcy***" Diplomatic History vol. 15, No.4. Fall 1991.
 - Mead, Walter Russett, "***The Jacksonian Trade: Twny***" National Interest, No.48, Winter 1999/2000.
 - Mearsheimer, John J. 2001. ***The Trayedy of Gread Power Politics***. New York: W.W. Norton.
 - Mearsheimer, john J. "***Back to the future: Instability in Euroge aFter the cold war***," International security, Summer 1990, Vol.15. No,1.
 - Milles, Walter. 1951. *The Forrester Diaries*. New York: Vikings.
 - Morgenthav, Hans J. 197 & [1948] *Politics. Amony nations*, 5th ed. NewYork: Knopf.
 - Nvechterlein: Donald E. ***America overcommitted***: United states National Interests in the 1980s. Lexinyton/ Ky: University Press of Kentuchy. 1085
 - Nye, josephs. 2000. ***Understanding International on Flicf***: An Introdvetion to Theory and History, 3d ed. NewYork: Long man.
 - Nye, Russel, 1966. ***This Almost Chosen People***: Essay in the History of American Ideas. East Lansing: Michiyan state university Press..
 - Posen, Barry R.1984. ***The Sources of Military Doctrine***: Frane, Britain and Germany Between the World Wars. I thaca: cornell University Poess.
 - Prestowitz, Clyde, 2003, *Rovge Nations: American unilateralism and the Foilvre of Good intention*. New York: Basic Books.
 - Price, Bayard Harry. 1955. ***The Marshal Plan and its Meaning***. Ithaca, N.Y: Corner university press.
 - Rhodes, Edward, "***The Imperial Logic of Bush's Liberal Agenda***" Survival. Vol. 45, No.1, spring 2003.
 - Rotbery, Robert: ed. 2004. ***When states Fail***: causes and conseqvencs. Princeton, N.J.: Princeton university press.
 - Roosevelt, Theodor, 1902. ***The strenuous Life London***: Grant Richard.

-
- Rosecrance, Richard 1986. *The Rise of Trading State*: Commerce and conquest in the Modern world New York: Basic Book.
 - Rosenberg, Douglas, "Arms and the American way" in Bruce M. Russett and Alfred Stephens, eds. Military force and American Society, New York: Harper and Row.
 - Russett, Bruce M. and Elicabeth C. Hanson, 1975. *Interest and Ideology*: The foreign policy Beliefs of American Free mand and smpany.
 - Schlesinger, Arthur Jr. 1986. *The Cycle of American History*. Boston: Houghton Mifflin.
 - Scott James B.ed. 1998. *President Wilson's foreign policy*: Messayes, Addresses, Papers. New York: Oxford University Press.
 - Sheehan, Michael, 1006. *Balance of Power: History and Theory*. New York: Routledge.
 - Snyder, Jackl. 1991. *Myth of Empire*: Domestic Politics and International Ambition Ithaca, N.Y.: Cornell University Press.
 - Soloan, G.R.1988. *Geopolitics in United stotes Strategic Policy*, 1890-1987. .Sussex; Wheatsheaf Books
 - Strong, T.B., "Taking the Rank With what is ours". In R.Newberg,ed, The Politics of Human Rights. New York: New York University Press, 1980.
 - Truman, Harry S.1955. Memoirs: *Year of Decisions*. New York: Doubleday.
 - Tugwell, Maurice "The war of ideas and Ideals" in Geoffrey Stewart- Smity, ed. Global Collecton security in the 1980s. London: Foreign Affairs Research Institute 1982.
 - Taker, Roberts. "Isolation and Intervention" National Interest, No.1, Fall 1985.
 - Walt, Stephan M. "Beyond Bin Laden: Reshaping V.S. Foreign Policy" International Security vol.26. No.3. Winter 2001/ os/.
 - Walt, Stephan M. "Alliance Formation and the world Balance of Power" international security vol.9, No.4, Spring 1985.
 - Waltz, Kenneth N.1979. *Theory of International Politics*. Reading, Mass.: Addison- Wesley.

-
- Waltz, Kenneth N. "*Evaluating Theories*" American Political Science Review, Vol. 91, December 1997.
 - Waltz, Kenneth N. 1979, *Theory of International Politics*. Readingo Mass: Addison- Wesley.
 - Weber, Martin, "*The Critical Social Theory of Frankfurt School and the Social Turn in IR*", Review of International studies, vol.31/No.2. 2005.
 - Weber, Martin, "*The Critical Social Theory of Frankfurt School and the social Turn in IR*", Review of International Studies, vol, 31, No.2, 2005.
 - Wight, Martin, 1988. *Power Politics*, 2nd ed. Harmonds Worth, UK: Pengvin Books.
 - Williams, W.A, Opcit.
 - Williams. W.A. 1980 *Empire as a way of Life*. NewYork: Oxford University Press.
 - Vorys, Karl von. 1990. American National Interests: *Virtue and Power in Foreign Policy*. West Prt, Conn.: Praeger.
 - Zqkaria, Fareed, "*Our way*" the New Yorker, 14 and 21 October 2002.